



**گفت‌وگو با مترجم آثار هان کانگ، نویسنده کره‌ای و برنده جایزه «بوکر»**

# تاوان معصومیت

📌 **ایاسر نوروزی** نخستین نویسنده‌ای از کره جنوبی بود که برنده جایزه «بوکر» در سال ۲۰۱۶ شد؛ برای رمان «گیاخوار». هان کانگ دوسال بعد برای رمان «کتاب سفید» بار دیگر نامزد این جایزه شد. هر دو کتاب در ایران ترجمه شده‌اند؛ «گیاخوار» (زنی که درخت شد) با ترجمه نیلوفر رحمانیان و «کتاب سفید» با ترجمه مرگان زنجیر. به علاوه کتابی دیگر با عنوان «اعمال انسانی» با ترجمه علی قانع. با این حال تمام شهرت هان کانگ همچنان به همان رمان «گیاخوار» برمی‌گردد؛ رمانی کوتاه که با رویکردی نمادین، مضامین فراوانی را هدف گرفته. ماجرا از این قرار است که زنی ناگهان تصمیم به گیاخواری می‌گیرد و همین تصمیم، همسر، خانواده، دوستان و تمام پیرامونش را تحت‌تأثیر قرار می‌دهد و زندگی‌اش را به هم می‌ریزد. انسانی با وجود مخالفت‌ها و تهدیدها و حتی ضرب و شتم، روی تصمیمی ایستاده که تمام جامعه بشری را علیه خود به قیام می‌خواند. بازگشت زن در رویکردی نمادین به سمت معصومیت، تاب و تحمل را از انسان‌های دیگر می‌گیرد؛ گویی هیچ‌کس در جامعه امروز معاصر انسان و انسانیت را نمی‌پذیرد؛ مگر اینکه زن را مطرود کنند، به بیمارستان ببرند و به‌تدریج او را به خاک بسپارند و درخت‌شدنش را ببینند. درباره رمان این مترجم، نیلوفر رحمانیان گفت‌وگو کرده‌ایم که در ادامه می‌خوانید.

معصومیت آرمانی دوری می‌کند، شاید یکی از همان پرسش‌هایی باشد که او در کتاب‌ش به آن‌نقب می‌زند که بالاخره آدمیزاد تک‌اجمی توان‌ده‌سمت معصومیت‌میل‌کند.
●●● **چقدر از جامعه کره می‌دانید؟ سنت چقدر در این جامعه ریشه دوانده؟ درباره وضع زنان در این کشور بگویید، چون نویسنده در بعضی مصاحبه‌هایش هم اشاره‌ای به آن داشته.**

سوالی می‌پرسید که در حوزه تخصص من نیست. من ادبیات انگلیسی خوانده‌ام؛ البته طبیعی است که برای ترجمه کتابی بروم ودر مورد آن‌کتاب، نویسنده‌اش و اتفاقاتی که در کتاب آمده بخوانم. می‌دانیم بسیاری از آثار ادبی، شبیه به یک آینه، آداب و رسوم مردمان جغرافیای‌شان را بازتاب می‌دهند و فکر می‌کنم یکی از دلایل استقبال از کتاب‌های هان در سطح جهانی هم همین باشد. مثلاً در «اعمال انسانی» (با ترجمه علی قانع) از قیام دانشجویان گوانگجو در سال ۱۹۸۰ می‌خوانیم. یا در «کتاب سفید»، شهر ورشو بستر روایت است و با اینکه در تمام کتاب نامی از ورشو نمی‌آید، اما من مترجم هم مثل یک خواننده جدی ادبیات باید نشانه‌های متن را کنار هم بگذارم و ببینم این شهر بی‌نام چه ویژگی‌ای داشته که در چنین کتابی آمده. فکر می‌کنم رگه‌های حیات سنت در زندگی کره مدرن و زن‌ستیزی را هم به همین ترتیب به خوبی بشود در «گیاخوار» اش دید. مثلاً در جایی از داستان روایت دردناکی هست که می‌گوید طبق آداب و رسوم، وقتی سگی کسی را گاز می‌گیرد، باید آن قدر درانده شود تا هلاک شود و تازه بعد از گوشه‌ش غذا درست‌کنند و بدهند به آن‌کس‌گازش گرفته بوده‌ایا وقتی بیونگ‌هی از امریدر سراسر می‌زند وگوشش نمی‌خورد، پدر در عملی‌نمادین به زور تکه‌ای گوشت در دهان او فرو می‌کند.

●●● **کتاب چندمی بود که ترجمه می‌کردید؟ کار دیگری در دست ترجمه دارید؟**
این ششمین کتابی بود که ترجمه می‌کردم. البته بناسنت برای چاپ سوم دوباره با متن انگلیسی تطبیقش بدهم و از تجربه دوسه ساله که گذشته برای نزدیک‌تر کردن متن به مقصود نویسنده استفاده کنم. تا رگی کتاب دیگری از هان کانگ ترجمه کرده‌ام که یکی از داستان‌هایش، داستان کوتاهی است که بعدتر «گیاخوار» هم از ریشه‌های همان زاده می‌شود و منتظر مجوز است. الان هم مشغول ترجمه رمان دیگری از نیکول کراوس هستم.

●●● **راستی چرا اسم کتاب را تغییر دادید؟ چون اسم آن فقط «گیاخوار» است. شما در واقع یک عنوان فرعی هم اضافه کرده‌اید با این تعبیر: «زنی که درخت شد». البته سابقه چنین تغییراتی در ترجمه‌های بزرگ هم وجود دارد؛ نظیر رمان As I Lay Dyin که نجف دربان‌دردی ترجمه کردند «گوربه‌گور». هر چند ترجمه عنوان می‌شود چیزی با این مضمون که «وقتی در حال درازکشیدن می‌میرم». اما شما چرا اسم را تغییر دادید؟**

تغییر اسم کتاب و تصویر روی جلد در همه جای دنیا مرسوم است. به دلیلی روشن: اسم و جلد ویترین کتاب است و با معیارهای جامعه مقصد تغییر می‌کند. مثلاً اسم یکی از معروف‌ترین کتاب‌هایی که می‌شناسیم «عقاید یک دل‌لق» تقریباً در تمام ترجمه‌های انگلیسی‌اش «دل‌لق» است. در مورد «پانزده‌سگ» آن‌دره الکسیس هم همین کار را کردم و عنوان فرعی «فمار خندان» را برایش انتخاب کردم؛ دونهونه از ترجمه‌های فرانسوی این کتاب هم اسمش را اینطور تغییر داده‌اند: (nom d'un chien) یا «نام سگ» و دیگری «Le langage de la meute» یا «زبان گروه». هر چند این تغییر نام همه جای دنیا منتقدان زیادی هم دارد؛ چون نام اثر هم بخشی از کل منسجم‌متن است. گاهی این نقش پررنگ‌تر است و به نظر من هم شاید بهتر باشد اسم کتاب تغییر نکند؛ مثلاً در مورد «کتاب سفید» هان کانگ (یا در برخی ترجمه‌ها: «سفید») نشانه‌ای از تمامیت کتاب نهفته که من هم موقع ترجمه به آن پایبند بودم. دلیل اصلی‌ای که اسم کتاب کاملاً تغییر نکرده و همان‌طور که شما هم به‌درستی اشاره کردید یک «عنوان فرعی» به آن اضافه شده هم این است که مخاطبان ادبیات را سرگردان نکند تا اگر احیاناً پیش‌تر «گیاخوار» را با ترجمه دیگری خوانده‌اند یا نام‌ش را در خبرها دیده‌اند، به اشتباه نیفتند. ❏

📺 **گاردین**

## گزارش

## بهترین رمان عاشقانه سال

**شهروند** «انجمن ادبیات عامه‌پسند» بهممن ماه سال گذشته تأسیس شد و بازتاب‌های مختلفی را به همراه داشت؛ عده‌ای چنین اتفاقی را نادیده گرفتند، برخی آن را جریانی علیه رمانی که آن را «جدی» می‌نامیدند، قلمداد کردند و گروهی دیگر هم از آن استقبال کردند. انجمن به همت یکی از نویسندگان آثار پرفروش دهه هفتاد، تکین حمزه‌لو و همکارانش کار خود را آغاز کرده بود و در اولین اقدام جایزه‌ای با عنوان «لیلی» برگزار کرد. این جایزه قرار بود به بهترین رمان عاشقانه سال اهدا شود. مضامین اکثر آثار عامه‌پسند بر پایه موضوع عشق می‌گردند و راه‌اندازی چنین جایزه‌ای با رویکردهای انجمن هم طبیعی به نظر می‌رسد. برای همین یکی از چهره‌های مشهور ادبیات عامه‌پسند، رجبعلی اعتمادی (ر. اعتمادی) روز دوشنبه، بیست‌وهشتم بهممن‌ماه، سخنران این مراسم بود.

#### به عشق کتاب می‌دویدم

ر. اعتمادی در بخشی از صحبت‌هایش در مراسم اهدای جایزه «لیلی»، به علاقه و عطش خود در کتاب‌خوانی اشاره کرد و گفت: «آن زمان در کلاس ما که حدود سی نفر بودند، بیست‌وپنج نفر واقعاً کتاب‌خوان بودند. امروز متأسفانه اصلاً چنین چیزی نمی‌بینید در حالی که جامعه پیشرفت داشته و تعداد کتاب‌ها زیاد شده؛ اما شما در یک کلاس دبیرستانی بعید می‌دانم بیشتر از یکی دو نفر کتاب‌خوان پیدا کنید. شاید البته بین خانم‌ها بیشتر باشد. من آن زمان در ماه لااقل ۱۰، ۱۵ کتاب می‌خواندم، پول می‌دادم و کتاب اجاره می‌کردم. باز هم قانع نبودم. رفتم در کتابخانه ملی عضو شدم. خاطرم هست که ساعت چهار نیمه که از دبیرستان مان در خیابان مروی، ناصرخسرو، تعطیل می‌شدم تا کتابخانه ملی می‌دویدم. چون نیم‌ساعت راه بود و کتابخانه هم ساعت هفت تعطیل می‌کرد. من چون پول نداشتم که وسیله‌ای سوار شوم، این راه را برای خواندن کتاب بیشتر می‌دویدم؛ به عشق کتاب می‌دویدم. برای همین وقتی کلاس سوم دبیرستان بودم تقریباً تمام آثار ادبی مهم جهان را خوانده بودم.»

#### قصاوت نکنید چون نخوانده‌اید

اما آنچه نسل امثال ر. اعتمادی آموخته بود آیا در نسل جدید همچنان جریان دارد؟ تکین حمزه‌لو در سخنرانی غروب دوشنبه در مراسم اهدای جوایز از برخورد بخشی از نویسندگان و منتقدان در مواجهه با ادبیات عامه‌پسند گله داشت. حمزه‌لو اصرار داشت بسیاری از منتقدان که علیه ادبیات عامه‌پسند می‌ایستند، آثار این گونه ادبی را در سال‌های اخیر دنبال نکرده‌اند و تفاوت‌های آن را با آثار گذشتگان این حوزه نمی‌دانند. درواقع اگر زمانی حسینقلی مستعان، رسول رونقی‌کرمانی و رجبع‌علی اعتمادی (را اعتمادی) و امثال این نویسندگان شکل‌دهنده چهره ادبیات عامه‌پسند بودند، منتقدان هنوز هم این نوع ادبیات را با همین نام‌های شناسند و تحقیقاتی در زمینه تغییرات مضمونی، محتوایی و کیفی این آثار در دهه گذشته نداشته‌اند. قصاوت درباره صحبت‌های حمزه‌لو چندان هم سخت نیست؛ چراکه مطبوعات به‌خصوص در سال‌های بعد از دهه هفتاد، همچنان دنبال‌کننده ادبیات روشنفکری بوده و حتی به سرکوب و حذف ادبیات عامه‌پسند در نگرش انتقادی خود پرداخته است. در حالی که یکی از مولفه‌های مهم نقد فرهنگ عامه، ادبیات و رمان عامه‌پسند است؛ نکته‌ای که محمدحسن شهسواری با ارائه‌آمار‌ای از وضع صنعت‌نشر در آمریکا در ادامه به آن اشاره داشت.

#### اگر «بامداد خمار» نبود...

محمدحسن شهسواری، نویسنده و منتقد و داور ادبی جوایز متعدد رمان در ایران گفت: «امروز بی‌روقت‌ترین منطقه کتاب‌خوان در جهان، آمریکای شمالی است. گردش مالی در آثار عاشقانه در آمریکا، یک میلیارد و ۴۰۰ میلیون دلار است. این گردش مالی در مقایسه با ژانر بعدی؛ یعنی جنایی-معمایی تقریباً دو برابر است. این وضع در مقایسه به ژانر ترسناک که پنجمین ژانر آثار پرفروش است، ده‌نیم برابر است. حالا این وضع را نسبت به رمان‌های ادبی در نظر بگیرید؛ همان رمان‌هایی که در ایران آن را به‌عنوان رمان‌های روشنفکری می‌شناسند. آن قدر فاصله گردش مالی آثار عاشقانه با آثار روشنفکری زیاد است که تقریباً اصلاً در آمار وجود ندارد. به لحاظ تعداد عناوین هم تقریباً ۴۰ درصد رمان‌هایی که در آمریکا منتشر می‌شود، رمان‌های عاشقانه هستند.» همین وضع نشان می‌دهد اگر رمان‌های عاشقانه که زیرشاخه آثار ادبیات عامه‌پسند قرار می‌گیرند، وجود داشته باشند، چرخه‌ای به نام چرخه صنعت نشر بی‌حرکت خواهد ماند. وضع فروش و گردش مالی این نوع رمان‌ها در ایران مشخص نیست. آمار خانه کتاب هم هیچ سالی نوعی تفکیک ژنریک برای انواع شاخه‌های ادبیات در نظر نگرفته و ارقام را به شکل کلی عنوان کرده. بنابراین نمی‌توان دقیقاً مشخص کرد که آثار ادبیات عامه‌پسند چقدر در ایران فروش دارند اما چاپ‌های متعدد بعضی از این آثار دست‌کم می‌تواند به شکلی ضمنی، وضع اقبال‌شان در جامعه را به ما نشان بدهد. هر چند که عده‌ای همیشه این نوع اقبال را در نگاهی دیگر نشانه‌نوعی افول دانسته‌اند. شهسواری اما در صحبت‌هایش به مترجم فقید کریم امامی اشاره داشت. امامی بعد از هجمه‌هایی که علیه رمان «بامداد خمار» (در دهه هفتاد) صورت گرفت، در مقاله‌ای از نگاهی دیگر، فروش و اقبال این رمان را بررسی کرد. او در همان سال‌ها اشاره کرد همان‌طور که رمان‌های عاشقانه در فرانسه به‌کسترش زبان فرانسوی بین مردم و حفظ آن کمک می‌کند، این اتفاق با رمان «بامداد خمار» (نوشته فتانه حاج‌سیدجوادی) در ایران هم افتاد. شهسواری به همین دلیل در ادامه مسئولیت نویسندگان عامه‌پسند را در دو محور تبیین کرد: اول حفظ و حراست از زبان فارسی و دوم دوری نویسندگان عامه‌پسند از ابتذال. در بین نکته اول، او به گفته‌های ابراهیم گلستان رجوع کرد که زمانی اشاره کرده بود زبان فارسی را از حسینقلی مستعان آموخته. شهسواری درباره مسئولیت دوم هم ابتذال را در تعریفی کلی تأیید انگاره‌هایی دانست که قدرت سیاسی در هر جامعه‌ای تحمیل می‌کند و گفت: «اگر شما در رمان‌های‌تان همان مردی را تأیید کنید که صداوسیما آن را تبلیغ می‌کند و به‌عنوان مرد قدرتمند می‌شناسد، حتماً آثار‌تان جزو آثار مبتذل خواهد بود.»

#### آخرین روز زمستان

در انتهای مراسم، شها آبتوس به نمایندگی از دو داور دیگر این جایزه، علی‌الله سلیمی و شهره احدیت، بیانیه جایزه را قرائت کرد و برندگان معرفی شدند. طبق رأی داوران، رمان «آخرین روز زمستان» اثر زهرا اسماعیل‌زاده در بخش حرفه‌ای و رمان «به نفر مثل تو» اثر ویدا چراغیان در بخش نوقلم، به‌عنوان رتبه برتر شناخته و شایسته دریافت تندیس، لوح و جایزه نقدی شدند. همچنین دربخش جانبی و با رأی خوانندگان رمان «بلدای بی‌پایان» اثر زکیه اکبری به‌عنوان برگزیده این بخش، لوح و تندیس جایزه «لیلی» را دریافت کرد.
لوح دوره جایزه «لیلی» با حمایت نشر «هویا» (افعال در حوزه کودک و نوجوان) و در «باغ کتاب» تهران برگزار شد. ❏



**زنی که درخت شد**

**(گیاخوار)**

نویسنده: هان کانگ

ترجمه: نیلوفر رحمانیان

انتشارات: آوای مکتوب

۱۶۸ صفحه

۱۶ هزار تومان

#### هان کانگ: یک داستان

قدیمی دارم به اسم «میوه زن من» که حدود ده

سال پیش نوشتم. این داستان درباره زنی است که جسمش تبدیل به گیاه می‌شود و شوهرش او را می‌گذارد در گلدان

و آبش می‌دهد و از آن نگهداری می‌کند. همیشه می‌خواستم ادامه‌ای برای این داستان بنویسم و انگیزه اولیه‌ام برای نوشتن «گیاخوار» همین بود.

نکته بعدی اینکه همیشه درباره خشونت انسانی کنج‌چاکو بودم. اصلاً چه اتفاقی می‌افتد وقتی عهد می‌بندیم که به هیچ چیز آسیب نزنیم؟ گناه چیست و رستگاری چه؟ زیبایی چیست؟ اینها سوالاتی هستند که امیدوارم بتوانم با خوانندگان این کتاب در میان بگذارم. (گاردین)



نیلوفر رحمانیان : با خواندن این کتاب هم می‌توانید وضع زن امروزی در کره را ببینید و هم با بخشی از سنت‌ها، غذاها و ارزش‌هایش آشنا شوید. می‌توانید در خط جداکننده عقل و جنون غور کنید، یا در دو مفهوم معصومیت و گناه، سلسله‌مراتب قدرت را ببینید، دوگانه شهر و طبیعت را؛ تأثیر کودکی بر بزرگسالی؛ روابط خانوادگی و تابوها